

پرونده مرموز جی کی رولینگ، قطاری که زندگی ها را متحول می کند

فکر می کنید در زندگی شکست خورده اید؟

احساس می کنید همسرتان قدر شما را نمی داند؟

از لحاظ مالی در فشار هستید؟

اگر در نقطه بحرانی زندگی تان گیر افتاده اید، تا انتهای این نوشته با ما همراه باشید.

جی کی رولینگ و آرزویی که به واقعیت نپیوست!

«جوآن رولینگ» در جولای سال ۱۹۶۵ به دنیا آمد. پدرش مهندس و مادرش تکنسین بود. خانواده او وضع مالی خوبی داشتند. جوآن از سنین کودکی کتاب خواندن را شروع کرد. محبوب ترین کتابی که در کودکی خواند، کتاب «اسب سفید کوچولو» نوشته «الیزابت گوج» بوده است. البته کتاب های «منکس موشه» نوشته «پل گالیکو» و «گریمبل» از «کلمنت فروید» را نیز خوانده است؛ جوآن این سه کتاب را بسیار دوست داشت. از کودکی دوست داشت نویسنده شود... گه گاهی می نوشت و با این کار احساساتش را بروز می داد.

در ۶ سالگی داستانی به نام «خرگوشی به نام خرگوش» نوشت. خرگوشی به نام خرگوش، اولین تجربه داستان نویسی جوآن بود. محبوب ترین درس مدرسه برای جوآن، ادبیات انگلیسی بود. معلم خصوصی او اعتقاد داشت که جوآن چندان از بقیه هم سن و سال هایش متمایز نیست؛ اما دختری باهوش و پراکنجه است.

جوآن در امتحان ورودی آکسفورد شرکت کرد ولی پذیرفته نشد. بعد از آن، تصمیم گرفت در رشته ادبیات فرانسه در دانشگاه اکستر انگلستان مشغول به تحصیل شود. بعد از اینکه از دانشگاه فارغ التحصیل شد در سال ۱۹۹۰، در سازمان عفو بین الملل به عنوان مترجم و منشی مشغول به کار شد. دو سال بعد با یک روزنامه نگار پرتغالی آشنا شد. نام او «ژورگه آراتنس» بود. جوآن با آرزو و امید دل به این مرد داده بود. هر دوی آن ها به سبک نویسندگی «جین آستین» علاقه داشتند.

کمی بعد از آشنایی، با هم ازدواج کردند. خیلی زود دختر کوچک آن ها به دنیا آمد. نام دخترشان را جسیکا گذاشتند. پس از ازدواج، جوآن فهمید ژورگه مرد رؤیاهای او نبوده است. شوهرش با او بد رفتاری می کرد. خشونت همسرش باعث کلافگی و عصبی شدن این خانم زیبا شده بود.

در سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ زندگی برایش جهنم شده بود. ازدواجی که بسیار شیرین به نظر می رسید، برای جوآن تلخ و مشقت زا بود. بد رفتاری های شوهرش او را به جنون کشانده بود. بالاخره تصمیم گرفت از ژورگه جدا شود و در سال ۱۹۹۳ این کار را انجام داد.

حالا جوآن، زنی جوان اما فقیر، افسرده و شکست خورده بود. طلاق گرفتن باعث شده بود احساس سرشکستگی کند. به علاوه، شغلش را نیز از دست داده بود. مدتی پس از این جدایی او به همراه دخترش کوچکش به ادینبرو اسکاتلند مهاجرت کرد. تنهایی و سختی های زندگی جوآن، او را زنی افسرده و ناراحت کرده بود. به قدری تحت فشار بود که چندین بار دست به خودکشی زد؛ اما هر بار خودکشی هایش ناموفق بود.

وضعیت روحی او بسیار وخیم بود؛ به همین دلیل مدتی در درمانگاه افسردگی بستری بود. شغلی نداشت و با مستمری ناچیز دولت زندگی اش را می گذراند. جوآن تصمیم گرفت روی نوشتن تمرکز کند تا از بیکاری کلافه نشود.

روزی خواست برای دخترش، جسیکا نان بخرد. آخرین پنی داخل جیبش را خرج کرد و در راه خانه به این می اندیشید که فردا باید چگونه زندگی را بگذراند؟

قطار رویاها که زندگی جی کی رولینگ را متحول میکند...

زندگی جوآن، در قطار منچستر به لندن متحول شد. حدود ۴ ساعت قطار تأخیر داشت. در این شرایط اغلب افراد کلافه می شوند و بدویبراه می گویند. اما برای این خانم قضیه فرق داشت... ایده ای به ذهنش رسید. خلاقیت جوآن شکوفا شد. در تمام این ۴ ساعت ایده اش را پرورش داد. وقتی به خانه رسید، به جای اینکه مستقیماً به سمت رختخواب برود، پشت میز نشست و ایده اش را روی کاغذ ریخت. گویی به او الهام شده بود... تند تند می نوشت. روی کاغذ پسرکی عینکی و لاغر با توانایی جادوگری خلق کرد.

فکر می کنید این خانم که داستان زندگی اش را خواندید که بود؟ او نویسنده کتاب های پرفروش «هری پاتر» است. از آن شب، جوآن نوشتن کتابش را شروع کرد. با ماهیانه ای اندک، زندگی او و دخترش می گذشت.

او و دخترش به شدت فقیر بودند؛ اما جوان مصمم شده بود که تا قبل از موفقیت، پا پس نکشد. در زمستان خانه جوان وسایل گرمایشی نداشت. به همین دلیل روزها مجبور بود با دخترش به کافه‌های سطح شهر برود. جوان، جسیکا را می‌خواست و بعد در گرمای مطبوع کافه و پشت میزهای آن، نوشتن را شروع می‌کرد.

حدود یک سال گذشت تا کتابش را بنویسد. بعد از اینکه کتابش را تمام کرد آن را برای انتشارات مختلف فرستاد تا آن را چاپ کنند. ۱۲ ناشر با چاپ کردن کتاب او مخالفت کردند.

رولینگ ناامید نشد و باز هم نوشته خود را برای ناشران دیگر می‌فرستاد. ماه‌ها بعد، انتشاراتی به نام «بلومزبری» پذیرفت که کتاب رولینگ را منتشر کند. اولین کتاب رولینگ به نام «هری پاتر و سنگ جادو» در ژوئن ۱۹۹۷ در ویتترین کتاب‌فروشی‌ها قرار گرفت.

جوان اولین کتابش را با نام «جوان رولینگ» امضا می‌کرد؛ اما «بری کانینگهام»، صاحب انتشارات بلومزبری، از او خواست که با نامی مستعار کتابش را امضا کند؛ زیرا در آن زمان قشر جوان از کتاب‌هایی که نویسندشان خانم بودند، استقبال نمی‌کردند. به این ترتیب، نام «جی.کی. رولینگ» روی کتاب هری پاتر ثبت شد و این نام روی جوان ماند. نخستین جلد از مجموعه هری پاتر ۱۲۰ میلیون نسخه در سطح جهان فروخت.

بعد از فروش فوق العاده هری پاتر و سنگ جادو، رولینگ تصمیم گرفت ادامه این داستان هیجان‌انگیز را بنویسد.

به همین دلیل یک سال بعد «هری پاتر و تالار اسرار» نوشته شد.

نوشته‌های رولینگ به سرعت به فروش می‌رفت. رولینگ که از این استقبال شگفت‌زده شده بود دیگر کتاب‌های هری پاتر را نوشت. سلسله کتاب‌های رولینگ بعد از هری پاتر و تالار اسرار عبارت‌اند از:

هری پاتر و زندانی آزکابان

هری پاتر و جام آتش

هری پاتر و محفل ققنوس

هری پاتر و شاهزاده دورگه

هری پاتر و یادگاران مرگ

تمام سال‌های قرن بیست و یکم برای رولینگ، پر از موفقیت بودند. کتاب‌های او پشت سر هم به فروش می‌رفت و در جشنواره‌های مختلف جوایز متعددی به او اعطا می‌شد.

مجموعه کتاب‌های هری پاتر جزو پرفروش‌ترین کتاب‌های تاریخ قرار گرفتند و چند سری از فیلم‌های هری پاتر نیز ساخته شد. فیلم‌های هری پاتر نیز به اندازه کتاب‌هایش پرطرفدار بود. کتاب‌های هری پاتر به ۷۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده است، به همین دلیل در هر کشوری می‌توانید این کتاب را در کتابخانه نوجوانان پیدا کنید.

علاوه بر سری هری پاتر، این نویسنده با قلم گیرایش چندین داستان بلند و کوتاه دیگر نیز نوشته است که همه آن‌ها جزو محبوب‌ترین کتاب‌ها قرار گرفته‌اند.

یادتان می‌آید گفتم که روزی جی کی رولینگ آخرین سکه داخل جیبش را برای خرید نان خرج کرد و با نگرانی به خانه برگشت؟ این روزها اوضاعش کاملاً تغییر کرده است. او اکنون یکی از ثروتمندترین زنان دنیا است. خودش گفته که به قدری ثروت دارد که دیگر نگران آینده دخترش نیست و می‌تواند تا آخر عمر در آسایش زندگی کند.

چرا رولینگ موفق شد؟

در انتها می‌خواهم راز موفقیت رولینگ را به شما بگویم :

نترسیدن و ادامه دادن به همراه پیروی از الهامات قلبی رمز موفقیت رولینگ بود.

اگر رولینگ ایده‌ای که در قطار به ذهنش رسیده بود را نادیده می‌گرفت، اگر با وجود فقر و نداری کار نوشتن را رها می‌کرد، اگر برای فراموش کردن علائقش بهانه می‌تراشید، امروز به این جایگاه نمی‌رسید.

حالا که داستان زندگی جی کی رولینگ را خواندید بگویید شما چه آرزویی دارید؟

قلبتان چه می‌گوید؟

به حرف قلبتان گوش می‌دهید یا نادیده‌اش می‌گیرید؟

پاسخ این سوالات آینده شما را می‌سازد...